نقد درون‌گروهی و برون‌گروهی (بهار و اقبال ـ بهار و رفعت)

حبیب‌الله عباسی*

نعیمه غفارپور صدیقی**

چکیده

در این مقاله دو نوع رویکرد نقدی معرفی و سپس نمونه‌هایی از این دو در ادبیات زمان مشروطه انتخاب و بررسی شده است. هدف این مقاله بررسی زمینه‌های نقدی در دوران مشروطه بود که در تاریخ ایران نقطهٔ عطفی در گذار از سنت به مدرنیته محسوب می‌شود. رویکرد نخست، نقد درون‌گروهی، نوعی نقد است که در میان اعضای یک تشکل اتفاق می‌افتد؛ رویکرد دوم، نقد برون‌گروهی، نیز نوعی نقد است که در میان اعضای دو گروه متفاوت انجام می‌شود. تفاوت این دو نوع رویکرد در روش، وضعیتی کلی را از بسترهای نقد در دوران تحت مطالعه به دست می‌دهد. نمونه‌ای که برای نوع نخست انتخاب شده است، انجمن دانشکده و دو عضوش محمدتقی بهار و عباس اقبال آشتیانی است. این گروه نمایندهٔ اندیشهٔ نئوکلاسیسیسم است. نمونهٔ نوع دوم انجمن دانشکده و در رأس آن بهار و مجلهٔ تجدد تبریز و تقی رفعت است که در آن گروه اخیر نمایندهٔ اندیشهٔ رمانتیسم انقلابی است. روش انجام کار تحلیل مستقیم متون است. تحلیل مفاد دو نوع نقد بیان‌شده نشان داده است که در نقد درون‌گروهی در دوران مشروطه، برخورد ملایم‌تری نسبت به نوع برون‌گروهی رخ داده است و گاه تعصبات شخصی در روند انتقاد تأثیرگذار بوده است. در نوع اول، تفاوت در سلیقه و در نوع دوم، تفاوت در بنیان فکری مطرح بوده است. درصورتی‌که حرکت‌هایی این‌چنینی به جریان تبدیل می‌شدند، در روند نقد ادبیات و گسترش فضای انتقادی مثمر ثمر بودند، اما این دو حرکت به‌تدریج متوقف شدند. از سوی دیگر نقد برون‌گروهی به‌مثابهٔ تقابل نئوکلاسیسیسم و رمانتیسم در ایران است.

کلیدواژه‌ها: نقد درون‌گروهی، نقد برون‌گروهی، انجمن دانشکده، بهار، اقبال آشتیانی، روزنامهٔ تجدد، تقی رفعت.

---

* استاد دانشگاه خوارزمی habibabbasi45@yahoo.com

** دانشجوی دکتری دانشگاه رازی کرمانشاه ghaffarpoor.naimeh@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۹۱/۷/۱۲ تاریخ پذیرش: ۹۲/۳/۴

فصلنامهٔ زبان و ادبیات فارسی، سال ۲۱، شمارهٔ ۷۵، پاییز ۱۳۹۲

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1392.21.75.4.3]

۱. مقدمه

شاید بتوان گفت نقد ادبی با سروده‌شدن اولین بیت شعر و خلق‌شدن ادبیات به‌وجود آمد؛ گرچه در گذشتهٔ دور، شکل تدوین‌شده و نظام‌مندی نداشت، هر خواننده‌ای منتقد اثر محسوب می‌شد. بعد از رواج نقد ادبی، این پدیده به صورت مستقل در مبانی نظری ادبیات جای خود را باز کرد. با خلق نظریه‌های مختلف ادبی، خوانش و نقد آثار ادبی هم گسترش پیدا کرد. نقد ادبی در هر برههٔ زمانی، از موقعیت اجتماعی و سیاسی متأثر بوده و در دوران بعد از مشروطه که برای ادبیات ایران دورهٔ میانی محسوب می‌شد نیز با توجه به وضعیت خاص آن دوران مشخصه‌های ویژه‌ای داشت. اهمیت انقلاب مشروطه در این بود که برخلاف کوشش‌های پیشین در جهت نوسازی و اصلاح که بیشتر از درون و به‌دست نخبگان سیاسی قاجار انجام می‌پذیرفت، محدود به مصلحت‌گرایی سیاسی و اصلاحات اداری- نظامی نبود، بلکه نقطهٔ عزیمت شکل‌گیری گفتمان جدیدی بود که به نحوی عمیق در باورهای سنتی ایرانیان در بسیاری مفاهیم تحول ایجاد کرد و درواقع نقطهٔ عطف «اجتماعی‌شدن» هویت مدرن در میان ایرانیان بود. تمام این تحولات معطوف به اصلاحات و تلاش برای ترقی و نشان‌دهندهٔ تحول ذهنی دربرابر مدرنیته بود (نظری، ۱۳۸۶: ۳۳). در این دوره ادبیات ایران در مرحلهٔ گذار بود و آثار خلق‌شده نیز مشخصه‌های ویژه‌ای داشتند که رنگ‌وبوی تحولات ایجادشده در قیام مشروطه را داشت. به‌طورکلی آثار خلق‌شده در این دوران، از سویی پایبند و وامدار سنت‌های گذشته بودند و از سویی دیگر با مفهوم مدرنیته و تجدد آشنایی نسبی یافته و از پدیده‌هایی چون برخورد نزدیک با غرب و آثار غربی تأثیر گرفته بودند. مبانی فکری حاکم بر جامعه در این دوران دچار برخی تغییرات اساسی شد که بازتاب آن در ادبیات قابل ردیابی است. تغییرات حاصل‌شده نه آن‌چنان بنیادی بودند که کل لایه‌های جامعه را متحول کنند و نه آن‌چنان سطحی که تأثیر درخور توجهی در جامعه نداشته باشند. البته باید در نظر داشت که عواقب یک تحول به مرور زمان تأثیر اساسی خود را نشان می‌دهد و خیلی زود نمی‌توان دربارهٔ آن قضاوت کرد. دورانی که ما دربارهٔ آن بحث خواهیم کرد، دورانی است که اگر تغییراتی هم در بنیان فکری جامعه رخ داده باشد، در لایه‌های سطحی آن بوده و شاید بتوان گفت هنوز نمود خیلی پررنگی نداشته است که برای خود مبانی نظری مستحکم ارائه دهد. بحث انتقاد و برخورد نظرها کم‌کم در حال وقوع بوده است و برخی محافل و نشریه‌های ادبی پامی‌گرفتند و برای این نوع مباحث عرصه‌ای مناسب ایجاد کرده بودند. چنین اقداماتی گام‌های آغازین جامعهٔ تجددطلب در مسیر تجدد

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1392.21.75.4.3]

بود. از نشانه‌های این جامعه فردگرایی و انسان‌محوری و توجه به آرای مختلف (چندصدایی) است. نقد ادبی فراتر از ملاحظات انتقادی است که معمولاً واکنشی دربرابر یک پدیده است. نقد ادبی به نوعی مطالعهٔ خود آثار است که البته همین تعبیر تاریخ ادبی را نیز شامل می‌شود، بنابراین تمایز این دو از هم جای بحث دارد (ولک و وارن، ۱۳۹۰: ۳۳-۳۴).[۱] درواقع نقد ادبی دانشی است که تعیین مرز دقیق برای آن کمی دشوار است.[۲] عده‌ای آن را حدفاصل تحقیق ادبی و نظریهٔ ادبی می‌دانند.[۳] در دورهٔ تحت بررسی ما هنوز نقد به‌مثابهٔ فعالیتی مستقل تکوین نیافته بود. در عصر مشروطه انتقاد با سنت و قدرت درگیر بود و زمینهٔ لازم برای ایجاد تفکر انتقادی مستقل از این دو مهیا نشد، انتقادهایی هم که در آن دوران شکل گرفتند بیشتر سطحی بودند (شفیعی‌کدکنی، ۱۳۸۰: ۴۷)؛ ولی تفکر انتقادی، به‌عنوان محصول وضعیت خاص آن دوران، در حال شکل‌گیری بود، زیرا در آن دوران عقلانیت و عقلانی‌سازی به‌عنوان یک روند معرفی و تاحدودی دنبال می‌شد. در عرصهٔ فرهنگ عقلانی‌سازی ازجمله در مبارزه با خرافات فرهنگی، کاهش فرهنگ قدسی، مقابله با تعبد و قیمومیت‌پذیری فرهنگی بروز پیدا می‌کرد (قاضی‌مرادی، ۱۳۹۱: ۳۹).

در دوران مشروطه جامعه در مسیر تغییری اساسی بود و در چنین بستری نقد می‌توانست شکل بگیرد؛ اساساً نقد در جامعه‌ای رشد و نمو می‌کند که زمینه‌های عینی و ذهنی آن فراهم باشد. زمینهٔ عینی نقد جامعه‌ای آزاد و مبتنی بر دموکراسی است. دموکراسی به‌مثابهٔ وضعیتی سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، یکی از مؤلفه‌های مدرنیته است. می‌توان گفت دموکراسی تحقق عقلانیت انتقادی در عرصهٔ سیاست است.

درحقیقت دگرگون‌شدن محتوای فرهنگ این دوره براساس مسائلی چون پارلمانتاریزم، قانون‌خواهی، حق حاکمیت ملت و مفاهیم جدیدی چون مفهوم سیاسی وطن، استقلال و آزادی باعث پیدایی ادبیاتی شد که با محتوایی سخت اجتماعی و انتقادی، هم از جهت سبک و هم از جهت محتوا با ادبیات کلاسیک ایران تفاوت ماهوی و بنیادی داشت (آجودانی، ۱۳۸۷: ۱۴۵-۱۴۶). در آن دوران در ایران همان‌طورکه مناسبت‌های اجتماعی درحال تغییر بودند و بافت جامعه به‌تدریج از فئودالی دور می‌شد، ادبیات نیز در شرف تغییر بود و به تبع آن نقد ادبی نیز دگرگون و کم‌کم دارای اصول و معیار می‌شد و منتقدان آرای مستقل خود را ارائه می‌کردند. درواقع، در عصر جدید به‌تدریج فرد از جامعه جدا می‌شود و فردیت می‌یابد و نقد فراهم‌شدن عرصه‌ای برای آن و نشانه‌ای از این فردیت است. استقرار فردیت معرف مدرنیته است. در مدرنیته انسان به‌عنوان فرد و موجودی اجتماعی، از خودمختاری و ذهنیت برخوردار می‌شود. در دورهٔ گذار از جامعهٔ سنتی به جامعهٔ متجدد،

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1392.21.75.4.3]

انسـان سنتی در روند فردیت‌پذیری قرار می‌گیرد. اهمیت مشروطیت به حدی است کـه آن را حد فاصل دو دنیای سنت/ مدرنیته قلمداد می‌کنند و برخی مورخان نظیر نـاظم‌الاسـلام کرمانی، سعید نفیسی و احمد کسروی در تحقیقات خود تاریخ ایران را بـه دو دورهٔ قبـل از مشروطیت و بعد از آن تقسیم کرده‌اند (نظری، ۱۳۸۶: ۳۴).

اکنون در مسیر بررسی روش انتقاد در دوران گذار ایران از سنت به مدرنیته، به بررسـی دو نمونه از انتقادهای انجام‌شده در آن دوران می‌پردازیم که شـکل منـاظره داشـتند. علـت گزینش این دو مناظره برهۀ زمانی خاص آن‌هاست که می‌تواند برخی مشخـصه‌هـای دوران گذار را انعکاس دهد.

یکی از این نمونه‌های انتقاد ادبی مناظره‌هایی است که میان محمـدتقی بهـار و عبـاس اقبال آشتیانی به صورت قلمی رخ داد و در مجلهٔ *دانشکده* هم چاپ شد. عباس آشـتیانی از ابتدای چاپ *دانشکده*، بخش ثابتی را باعنوان تاریخ ادبی در مجلهٔ *دانشکده* عهـده‌دار بـود و در آن قلم می‌زد. در شمارهٔ هشتم این مجله، بهار مطلبی باعنوان «تصحیح لازم» چاپ کرد که برخی ابیات مطرح‌شده در شمارهٔ قبلی تاریخ ادبی را اصلاح کرده بود. عباس آشتیانی در شمارهٔ بعد جواب مکتوبی به این تصحیح نوشت که همراه با پاسخ بهار به همین جـواب، در مجله چاپ شد. بدین‌ترتیب یک مناظرهٔ قلمی مابین او و بهار رخ داد که در خود مجله هـم «انتقاد ادبی» نام گرفت.

مورد دیگری ازاین‌دست مناظره‌ها، ارتبـاط و شـاید مبـارزهٔ قلمـی بهـار و تقـی رفعـت، سردبیر روزنامهٔ *تجدد* است. رفعت که از دلباختگان پرشور تجدد ادبی و اجتماعی ایران بود، معتقد بود که ادبیات قدیمی ما از منابع اولیهٔ خود دور افتاده و درحال رکود است. او امـواج متراکم ادبی را محبوس در پشت سد محافظه‌کاری می‌دانست و هدفش را رخنه‌انداختن در بنیان این سد معرفی می‌کرد (شمس لنگرودی، ۱/۱۳۷۷: ۵۱). گروه بهار در *دانشکده* طبق آنچه خود در اولین مقاله از اولین شمارهٔ مجلـه «مـرام مـا» نامیـده‌انـد، تجـددی را بنیـان می‌نهند که درکنار عمارت پیشینیان ساخته می‌شود و هدف آن تیشه‌زدن به ریشهٔ ادبیـات گذشته نیست، درحالی‌که *تجدد* تبریز رویکردی انقلابی دارد و آشـکارا بیـان مـی‌کنـد کـه می‌خواهد ادبیات جدیدی را بنیان نهد. چنـان‌کـه از مقالـهٔ «مـرام مـا» برمـی‌آیـد، بهـار و همکاران او در نـوگرایی بـی‌پـروا نیـستند. خویـشتن‌داری اصـحاب *دانـشکده* مـورد انتقـاد نویسندگان نوگرای روزنامـهٔ *تجـدد* تبریـز قـرار مـی‌گیـرد، بـدین‌ترتیـب میـان دو نـشریه برخوردهای قلمی پدید می‌آید. روزنامهٔ *تجدد* متن نخـستین مقالـهٔ *دانـشکده* را در یکـی از شماره‌های خود نقل و آن را دستاویز خود کرد تا مقالات مفصلی تحت عنوان «مسئلهٔ تجدد

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1392.21.75.4.3]

در ادبیات» انتشار دهد (آرین‌پور، ۲/۱۳۷۲: ۴۴۶). درواقع رفعت در این نشریه با طرح چنین بحث‌هایی راه را برای پیدایش شعر نو هموار می‌کند و با حمله به قلعه‌های کهنهٔ ادبی مدافعان تحجر، زمینه را برای ظهور نیما آماده می‌سازد (شمس لنگرودی، ۱/۱۳۷۷: ۵۳). این نمونه از نقدهایی که میان دو نشریه رخ می‌دهد بسیار جالب توجه است و می‌توان از خلال آن به دو نوع اصول تجددطلبی متفاوت پی‌برد.

دو نمونهٔ مزبور از انتقادهای ادبی یک تفاوت عمده با هم دارند. مناظره‌ای که بین بهار و اقبال انجام می‌شود، بین دو عضو *دانشکده* است که اختلاف نظری میانشان وجود دارد و در *دانشکده* انعکاس داده می‌شود. درواقع این نوعی نقد "درون‌گروهی" است. ظاهر امر این است که این دو نفر در یک گروه و کنار هم هستند، اگر اختلافی هم باشد در بنیان اصلی فکر نیست، بلکه اختلاف سلیقه یا اختلاف در اولویت‌دادن است. مظهر برجستهٔ اختلاف نظر این دو تفاوت نسخه است و اینکه در تصحیح متون چه اصلی را ترجیح دهند. این اختلاف از آنجا ناشی می‌شود که بهار مصحح است و خود را در این زمینه صاحب‌نظر می‌داند، اما دغدغهٔ اصلی اقبال نسخهٔ متون نیست. ولی مناظرهٔ بهار و رفعت بین دو گروه متفاوت است و نمونهٔ "نقد برون‌گروهی" است. درواقع بهار در این مناظره نمایندهٔ *دانشکده* و طرز فکر آن به‌عنوان یک گروه طرفدار تجدد آرام و پایبند به گذشته است و رفعت هم نمایندهٔ یک گروه تجددطلب پرشور و انقلابی است.

پیشینهٔ تحقیق

در بیشتر کتاب‌هایی که به تاریخ ادبیات معاصر پرداخته‌اند، به مجادلهٔ بهار و رفعت اشارهٔ کوتاهی شده است. در کتاب آرین‌پور، بخشی به این موضوع اختصاص داده شده و دربارهٔ آن بحث شده است. در *تاریخ تحلیلی شعر نو* نیز این بحث مطرح شده و از آن به‌عنوان زمینه‌ای برای ظهور نیما یاد شده است (شمس لنگرودی، ۱/۱۳۷۷: ۵۳). شفیعی نیز در *با چراغ و آینه* به همین قضیه اشاره کرده است (۱۳۹۰: ۲۳۹). کریمی حکاک نیز در *طلیعهٔ تجدد در شعر فارسی* این مجادله را با تعبیر نمونه برای بحث درباب مسائل تجدد ادبی برگزیده و از آن به‌عنوان برخورد دیدگاه‌های دو گرایش فکری متفاوت در عصر مشروطه یاد کرده است و به تحلیل دو گفتمان مطرح‌شده پرداخته است (۱۳۸۴: ۱۹۷-۱۹۸).

شایان یادکرد است که برای دسترسی به مجلهٔ *تجدد* تبریز به کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی مراجعه کردیم و متأسفانه اسناد موجود نبود، بنابراین ناگزیر به کتاب از *صبا تا نیما* اکتفا شد.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1392.21.75.4.3]

قلمرو و روش کار

حوزهٔ کار این مقاله مجلهٔ *دانشکده* و موضوعات کلی مورد بحث در مناظرهٔ بهار و رفعت است. هدف ما بررسی دو نوع نقد یا مناظره‌ای است که یکی در درون یک گروه اتفاق می‌افتد و دیگری در خارج از گروه و بین دو جرگهٔ ادبی متفاوت رخ می‌دهد. مجلهٔ *دانشکده* یک طرف این بحث است که براساس نوسازی بنای گذشتگان در ادبیات ایجاد شده است. نشریهٔ *تجدد* طرف مقابل بحث است که نشریه‌ای نوگرا و انقلابی محسوب می‌شود و تریبون حزب دموکرات آذربایجان است. در این بررسی بهار وجه مشترک این دو نوع مناظره است. اینکه موضوع مناظره در داخل انجمن چه بوده است و چه نوع استدلال‌هایی از جانب دو طرف ارائه شده جالب توجه است. موضوع بحث بهار با رفعت هم که بیشتر در بنیان‌های فکری است، استدلال کلی *دانشکده* را به مقولهٔ تجدد ارائه می‌دهد و اینکه بهار و گروهش چگونه به این نقد پاسخ می‌دهند و از نظر خود دفاع می‌کنند. دیگر اینکه نظر دو مجموعهٔ متفاوت به تجدد ادبی و برخورد بین آرا در این حوزه آشکار می‌شود. بی‌شک نگاه بهار و رفعت به تجدد یکسان نبوده و همین امر زمینه‌ای را فراهم می‌کند تا بدانیم که در آن دوران چگونه آرای متفاوت درکنار هم حضور پیدا می‌کردند. اینکه این دو نفر چه نگاهی به مسئلهٔ تجدد دارند، بحث جداگانه‌ای می‌طلبد. در این پژوهش فقط به چگونگی نقد در بین اعضای یک گروه و اعضای دو گروه متفاوت می‌پردازیم و گاه در تحلیل به لحن دو گروه نیز توجه کرده‌ایم و می‌خواهیم بدانیم عرصهٔ نقد در آن دوران چه فضایی را برای برخورد آرا فراهم کرده بود. روش این دو گروه، به‌عنوان نمونهٔ برجستهٔ دوران خود، ما را یاری می‌کند تا به گوشه‌ای از فعالیت‌های انتقادی آن دوران پی ببریم.

۲. نقد درون‌گروهی

محمدتقی بهار و عباس اقبال آشتیانی هر دو در انجمن دانشکده عضو بودند. بهار صاحب امتیاز و سردبیر مجله بود و اقبال در مجله قلم می‌زد. اقبال نگارندهٔ یکی از بخش‌های ثابت *دانشکده* بود. او از اولین شمارهٔ *دانشکده* تا آخرین شمارهٔ آن بخش تاریخ ادبی را نگاشت. در طول دورانی که مجله چاپ می‌شد، بین بهار و اقبال مناظرهٔ قلمی درگرفت که همهٔ آن مناظره‌ها در *دانشکده* چاپ شدند. اختلاف‌نظر و استدلال‌هایی که این دو نفر برای همدیگر و خوانندگان مجله مطرح می‌کردند، «انتقاد ادبی» نام گرفت. انتخاب این عنوان برای بیان اختلاف‌نظر این دو نفر درخور توجه است. شروع‌کنندهٔ این کار بهار بود که اصلاحات مقالهٔ اقبال را باعنوان «تصحیح لازم» چاپ کرد. درواقع قصد بهار از ابتدا انتقاد نبود، ولی با

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1392.21.75.4.3]

واکنش اقبال قضیه شکل دیگری به خود گرفت و به انتقاد نزدیک شد. طرح‌کردن دو نظر مخالف هم در *دانشکده* از نقاط قوت این مجله محسوب می‌شود، گو اینکه همین مجله اشعاری هم از کسانی چاپ می‌کند که درواقع در جبههٔ مقابل آرای بهار و دوستانش قرار دارند و این نشان می‌دهد که *دانشکده* عرصه‌ای برای تمام نظرها دارد و صداهای مخالف را منعکس می‌سازد. البته نباید از یاد دور داشت که اقبال به هر حال عضو *دانشکده* بود، ولی همین که دو نظر مخالف در یک گروه وجود دارد درخور تحسین است و چنین می‌نماید که *دانشکده* به آنچه در مرام‌نامه‌اش متذکر شده، تا به این حد که هدف ارتقای ادبی است پایبند است و انعکاس این مناظره نمونه‌ای از همین پایبندی است. این نمونه تنها مناظرهٔ قلمی این دو استاد نیست. مناظرهٔ دیگری هم میان این دو نفر در یک دفتر خاطرات موجود است که دربارهٔ موضوع نصیحت است. این مناظره چون جنبهٔ مطبوعاتی ندارد، فقط در اینجا به آن اشاره کردیم.[۴]

موضوع مناظرهٔ بهار و اقبال چند محور اساسی دارد:

ـ عنوان‌گذاری «تصحیح لازم»

ـ تصحیح متون و ضبط اشعار و نقد منابع و روش‌های تصحیح

ـ دفاع از نظرات

ـ انتقاد

دربارهٔ هرکدام از این محورها می‌توان بحث کرد.

عنوان‌گذاری «تصحیح لازم»

در شمارهٔ هشتم *دانشکده*، بهار مطلبی باعنوان «تصحیح لازم» دربارهٔ بخش تاریخ ادبی نوشت که اقبال نویسندهٔ آن بود. این نوشته به مذاق اقبال خوش نیامد و عنوان آن را توهینی به خود تلقی کرد. اقبال در پاسخی که به «تصحیح لازم» بهار نوشت چنین گفت: «عنوان ″تصحیح لازم″ فقط عنوان زننده‌ای بود که با نگارشات ذیل خود تناسب نداشت و بدبختانه بد انتخاب شده بود» (بهار، ۱۳۷۰: ۴۹۵). بهار در دفاع از عنوان یادداشت خود نوشت این عنوان نه اعتراض بوده و نه توهین، بلکه انتخاب آن به‌دلیل اهمیتی بود که مقالهٔ اقبال برای *دانشکده* داشت و دیگر اینکه اقبال برداشت درستی از انتقاد ندارد و اعتراض را توهین می‌داند، درحالی‌که این دو متفاوت‌اند (همان: ۴۹۷). اقبال در پاسخ او گفت که این حقیقت ندارد و او اولین کسی است که در ذیل عنوان «انتقاد ادبی» ادبا و جوانان مطلع را به انتقاد دعوت کرده و اصول آن را بیان کرده است (همان:۵۸۲).

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1392.21.75.4.3]

اقبال در جوابیهٔ خود خطاب به بهار نوشت: «کارکنان محترم مجله برای آنکه "تصحیح لازم" موضوعی پیدا کند و بر گردن مقالهٔ من بار شود غلط‌های مزبور را از غلط‌نامهٔ من حذف و در ذیل عنوان تصحیح لازم داخل کرده بودند» (همان: ۴۹۴). درواقع اقبال غلط‌هایی را که بهار مطرح کرده بود، جزو اشتباه چاپی و اختلاف نسخ می‌دانست و به این قضیه این‌گونه پاسخ داده بود که به علت عجله در تهیهٔ قسمت‌های مختلف مقاله قید اختلاف نسخ را زده است و بیان آن را لازم نمی‌داند (همان: ۴۹۴)، درحالی‌که بهار از طرف *دانشکده* بر این قضیه تأکید می‌کند که به این مقاله اهمیت زیادی می‌دهد و نخواسته که با غلط چاپ شود (همان: ۴۹۸) و به لزوم مغلوط و مشکوک‌نماندن برخی ابیات اشاره می‌کند (همان: ۴۰۲).

تفاوت نظری که در این پاسخ‌ها دیده می‌شود، مربوط به تفاوت نگرش در محور بحث است. از این اظهارنظرها برمی‌آید که مقابلهٔ نسخه‌ها در نظر بهار اهمیت زیادی دارد، اما این بدان معنا نیست که اقبال به این امر بی‌توجه است، بلکه اساس بحث اقبال در تاریخ ادبی بیان تاریخ ادبیات است نه صرفاً بیان خود ادبیات یا ضبط دقیق اشعار، درحالی‌که محور بحث بهار، آن‌طورکه نوشته است، اختلاف نسخه‌ها و تصحیح‌هایی است که خود انجام داده است. این نشان می‌دهد که *دانشکده* محل اجتماع عده‌ای بوده است که هدف مشترکی داشتند، اما درعین‌حال صاحب روش‌ها و نظرهای متفاوتی بودند.

تصحیح متون و ضبط اشعار و نقد منابع و روش‌های تصحیح

از ابتدا «تصحیح لازم» برای اصلاح برخی ابیات که ضبط متفاوتی داشتند نوشته شد. این امر جزو دغدغه‌های بهار مصحح بود؛ او طبق سلیقهٔ خود و با مراجعه به برخی نسخ دیگر، ابیات مندرج در بخش تاریخ ادبی را اصلاح کرد. این درحالی بود که دغدغهٔ اقبال چنین چیزی نبود، مقالهٔ او در حوزهٔ تاریخ ادبیات بود و او چنین وسواس دقیقی در انتخاب منبع نداشت؛ از سویی دیگر، ضبط اشعار در تاریخ ادبیات بسیار مهم است و تصحیح متون نیز یکی از زیرشاخه‌های نقد است. به‌هرحال این بحث که بعدها به انتقاد انجامید، از همین‌جا آغاز شد که البته باعث شد برخی بحث‌های نظری درباب تصحیح متون و نقد منابع و مسائلی ازاین‌دست مطرح شود که خالی از فایده نبود.

نگاهی که این دو نفر به تصحیح متون داشتند متفاوت بود. بهار در تصحیح‌های خود گاه به مهارت مصحح در متون عصر تکیه کرده و ذوق پرورش‌یافتهٔ مصحح را مجاز به انتخاب برخی واژگان می‌دانست، درحالی‌که اقبال چنین انتخابی را که مبنایش ذوق باشد

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1392.21.75.4.3]

نمی‌پسندید و در یکی از موارد مذکور پیرامون اختلاف نسخ با صراحت بیان خطاب به بهار می‌گوید: «قاعدهٔ ذوقی را نیز که شما به‌موجب آن خمریهٔ رودکی را تصحیح کرده بودید قاعدهٔ معتبری نمی‌دانم» (بهار، ۱۳۷۰: ۴۹۴).

در میان همین بحث‌ها و جوابیه‌هایی که بین این دو ردوبدل می‌شود، برخی منابع مورد استفادهٔ هر دو نفر نقد می‌شود که ذکر جزئیات آن خارج از بحث ماست، اما نکتهٔ درخور توجه این است که برخی اصول تصحیح متون در این گفت‌وگوها بیان می‌شود که برای خوانندگان اهل فن پرفایده است. توجه به نسخ موجود و چگونگی گردآوری سایر نسخ و بررسی تاریخ و نگارندهٔ آن‌ها و مسائلی ازاین‌دست که به‌طور تخصصی در تصحیح متون قدیمی مطرح است، از اصولی است که بایستی در ادبیاتی که چنین متونی دارد مورد توجه قرار گیرند. مطرح‌شدن چنین بحث‌هایی، خصوصاً طرح نظرهای مختلف، از نقاط قوت *دانشکده* محسوب می‌شود.

دفاع از نظرات

بهار و اقبال هر دو در زمینهٔ ادبیات صاحب‌نظر بودند و طبیعی است که به‌سادگی از موضع خود کوتاه نمی‌آمدند و در این چند نوشتار هم این قضیه را اثبات و بر آرای خود پافشاری کردند و به بحث و گاه حتی جدل پرداختند. حسن این کار در این است که *دانشکده* مجالی برای بیان عقاید مخالف و مناظرهٔ دو طرف بحث ایجاد کرد که در نوع خود حرکت مهم و درخورتوجهی بود و نشان می‌دهد که عرصهٔ انتقادپذیری در این جمع علمی وسیع بود. این کار در صورتی که به‌طور صحیح هدایت شود، زمینه را برای انتقاد درست در جامعه آماده می‌کند و چندصدایی‌بودن را رواج می‌دهد.

در بخشی از این نوشتارها بهار به دفاع از روش تصحیح خود که مقبول اقبال نیست می‌پردازد. او معتقد است ذوقش با ادبیات و سبک دوران رودکی آشناست و حق دارد ذوق خود را دلیل تصرف قرار دهد و در اصلاح یک مصراع حدس بزند (بهار، ۱۳۷۰: ۴۹۹). البته این روش علمی نیست و اقبال دراین‌باره به‌صراحت با بهار مخالفت می‌کند. بااین‌حال همین بحث‌ها می‌تواند برای بنیان‌نهادن روش‌های علمی و گروهی در تصحیح متون راه‌گشا باشد.

انتقاد

مناظرهٔ بهار و اقبال بعد از اولین شماره به «انتقاد ادبی» تغییر نام داد و عملاً با این عنوان‌گذاری فضایی انتقادی شکل گرفت؛ بحث‌های خوبی هم در زمینهٔ انتقاد صورت گرفت. در یکی از این نوشتارها بهار اشاره می‌کند که اقبال نباید از چنین انتقادی مکدر

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1392.21.75.4.3]

شود، بلکه باید خوشحال هم بشود (همان: ۵۰۱). در جایی دیگر می‌نویسد باید به انتقادی که از روی جهل و بدون حق و دلیل است پاسخ گفت (همان: ۴۹۷). بهار در شمارهٔ بعدی دیگران را هم به انتقاد دعوت می‌کند و به برخی فواید انتقاد از جمله تربیت اخلاق و ترقی هوش و فکر در سایهٔ انتقاد اشاره می‌کند (همان: ۵۹۳). اقبال دعوتی منتشر می‌کند و از مطلعان می‌خواهد که از نگارش‌هایش انتقاد کنند، اما شرط‌هایی هم مطرح می‌کند؛ او اعتراضی را می‌پذیرد که مطابق با حقیقت باشد و اگر مخالف باشد، با دلایل جواب می‌گوید. او در ادامهٔ همین نوشتار به نکتهٔ جالبی اشاره می‌کند: در نظر او انتقاد تصادم افکار است و همین باعث می‌شود حقیقت آشکار گردد (همان: ۵۸۲). چنین نگاه و رویکردی به انتقاد امیدبخش است. البته بهار در آخرین جوابیه به آسیب‌شناسی انتقاد نیز می‌پردازد. او درکنار تشویق خوانندگان به انتقاد، به آن‌ها هشدار می‌دهد که در انتقادهایشان از توهین و تهمت و کنایه‌های نیش‌دار دوری کنند و به اجبار و با عناد درصدد قبولاندن سخن خود نباشند، بلکه به استدلال‌های محکم‌تر از استدلال خود گردن فرونهند و به خطای خود اعتراف کنند، گرچه این امر را خصوصاً در مورد خواص بسیار نادر می‌یابد. در نظر بهار، اعتراف به جهل علم است و اقرار به ضعف قدرت است. پذیرفتن این حقیقت باعث می‌شود مشاجره‌های لفظی و کتبی به قهر و بدگویی منجر نشود (همان: ۵۹۳).

بهار که همچنان از عنوان «تصحیح لازم» و لزوم ذکر آن دفاع می‌کند، در جایی دلیل نگارش این بخش را این‌گونه بیان می‌کند: «در صورت عدم اعتنای ما دیگران یمکن آن را عنوان انتقاد قرار می‌دادند» (همان: ۵۰۳). چنین دلیلی از طرف کسی که به انتقاد اعتقاد دارد و از آن دفاع می‌کند، با اصولی که خود برشمرده است، مطابقت ندارد. شاید بهار خواسته است از خود و *دانشکده* دفاع کند تا به بی‌توجهی متهم نشود و بدین‌ترتیب جایگاه مجله را درخصوص دقت در محتوای مطالب تثبیت کند.

اکنون که محورهای عمدهٔ این مناظره شرح داده شد، برخی جنبه‌های دیگر در این مجله به‌مثابهٔ یک گروه ادبی درخور توجه است. اگر بخواهیم محور عمدهٔ این مباحث را بیشتر واکاویم، به رگه‌هایی از ورود ظواهر جریان رمانتیسم به محافل ادبی برمی‌خوریم که البته تغییراتی اساسی با اصل تفکر پیدا کرده است. بهار و دوستانش در مجلهٔ *دانشکده* به ترجمهٔ برخی اشعار شخصیت‌های رمانتیک و معرفی آنان و طرح برخی مباحث کلی و تاریخچهٔ جریان‌های ادبی بسنده کرده‌اند. اعضای دانشکده باوجود اینکه قصد داشتند در جریان ادبیات ایران تغییری ایجاد کنند، در بند تفکرات سنتی خود موفق به ایجاد تغییری بنیادین نشدند. به دیگر سخن، بهار و انجمن دانشکده افکار نئوکلاسیستی داشتند و هنوز

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1392.21.75.4.3]

تفکرشان تحت سیطرهٔ گذشته‌ای بود که نمی‌توانستند از آن دل بکنند و اصول و موازین سنجش‌های خود را در گذشته می‌جستند. دوران مشروطه از جهاتی به دوران افول نئوکلاسیسیسم و ظهور رمانتیسم شباهت دارد. مشابه همین اتفاق در تاریخ ادبی فرانسه هم رخ داده بود. نگرش نئوکلاسیک منتقدان قدرتمندی داشت و قواعد سخت‌گیرانه و دقیقی بر آن حاکم بود. به مرور ایام، تأکید بیشتری بر نوعی فرمالیسم و ظاهرگرایی تکراری صورت می‌گرفت. درواقع، نوعی اتکا و وابستگی دروغین به عادات ظاهری نئوکلاسیک رواج یافته بود. دلیل این سخت‌گیری و جزم‌اندیشی در فرانسه سلطهٔ یک سلطنت مطلقه و متحد با کلیسای کاتولیک بسیار نیرومند بود (فورست، ۱۳۸۷: ۳۰). دوران فعالیت انجمن دانشکده نیز چنین وضعیتی داشت. انجمن دانشکده در مرز بین عبور از تفکر سنتی به تفکر مدرن بود و درعین‌حال جسارت عبور از این پل را نداشت، چون پایبند و وفادار به گذشته بود و نمی‌توانست در جریانی که قصد داشت ایجاد کند، بی‌پروا با گذشته برخورد کند.

همین‌جا باید اشاره کرد که در ایران روند جریان‌های ادبی مانند اروپا نیست که زمانی یک نظریه به اوج برسد و بر سایر نظریه‌ها سیطره یابد و سپس نظریه‌ای دیگر جای آن را بگیرد، بلکه در ایران چندین نظریه هم‌زمان وجود دارند و نمی‌توان به‌طور مشخص دوره‌ای را تحت سیطرهٔ یک نظریه مطرح کرد.

۳. نقد برون‌گروهی

نقد برون‌گروهی را آن نوعی از نقد معرفی کردیم که در آن دو گروه جداگانه به بحث و گفت‌وگو می‌پردازند. در دورانی که مدنظر ماست، فعالیت‌های تجددخواهانهٔ بسیار پرشور از جانب گروه‌های مختلف انجام می‌شد که فرجام این فعالیت‌ها به ظهور نیما انجامید. بهار در *دانشکده* شروع انقلابی مخملین را در عرصهٔ تجدد در ادبیات ادعا می‌کرد. از طرفی دیگر در تبریز، روزنامهٔ *تجدد* و بعدها مجلهٔ *آزادیستان* با هواخواهی از *تجدد*، مقالات انتقادی تندی چاپ می‌کردند. سردبیر روزنامهٔ *تجدد*، تقی رفعت، در پنج‌سالی که این روزنامه چاپ می‌شد، مقالات سیاسی و اجتماعی و ادبی می‌نوشت. رفعت با طرح مجادله‌هایی با بهار و نوشتن مقالاتی دربارهٔ تجدد ادبی، عرصه‌ای ایجاد کرد که دیدگاه‌های انقلابی‌اش درمقابل دیدگاه‌های نیمه‌سنتی بهار قرار گرفت. بهار و رفعت چندین‌بار دربارهٔ این موضوع به مناظرهٔ قلمی پرداختند. ردوبدل‌شدن سخنان این دو نفر که هر کدام عقاید خود را بیان می‌کردند و به دفاع از آن می‌پرداختند، نمونه‌ای از نقد برون‌گروهی است. در این نوع نقد، عقاید مخالف

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1392.21.75.4.3]

با هم به مقابله برمی‌خیزند. در چنین عرصه‌ای می‌توان فضای انتقادی حاکم بر دوران را بررسی کرد.

مناظرهٔ ادبی اگر درست و منطقی انجام شود، یکی از روش‌های بسیار مؤثر نقد است. در مناظره آرا در تقابل با هم قرار می‌گیرند و دو طرف سعی می‌کنند از آرای خود دفاع کنند، بنابراین به نسبت نقدهای منفردی که انجام می‌شود، می‌تواند استدلال‌های قوی‌تری داشته باشد. این مجادلات و مناقشات، خصوصاً مناظرهٔ بهار و رفعت، در ارتقای مبانی نظری تجدد ادبی و زمینه‌سازی برای ظهور روش‌های نو، ازجمله شعر نو، به مفهوم واقعی آن بسیار مؤثر بود. مناظرهٔ بهار و رفعت نشان‌دهندهٔ ابعادی از ستیز بین کهنه و نو یا سنت و نوآوری است. در این ستیز بهار در جانب سنتی قرار داشت و برای حفظ روح حقیقی شعر فارسی اهمیت خاصی قائل بود؛ رفعت در جانب نوآوری قرار داشت و معتقد بود که اساس شعرسرایی باید دگرگون شود (کریمی حکاک، ۱۳۸۴: ۱۹۸).

بهار با انتشار مجلهٔ *دانشکده* و با چاپ مقالهٔ «مرام ما»، آشکارا به بیان مبانی نظری عقاید این انجمن می‌پردازد. روزنامهٔ *تجدد*، به بهانهٔ چاپ همین مقاله، مقالات مفصلی باعنوان «مسئلهٔ تجدد در ادبیات» انتشار می‌دهد. در این مقالات، علاوه بر طرح مسائلی درباب تجدد ادبی، به قسمت‌های مهم مقالهٔ *دانشکده* هم پاسخ داده می‌شود. البته باید توجه کرد که در آن دوران، اصطلاح‌هایی چون «تجدد ادبی»، «تحول ادبی» و «انقلاب ادبی»، معانی ضمنی متنوعی داشت که غالباً ازطریق نوعی منطق قیاسی و در سنجش با موضوع‌های دیگر ابراز می‌شدند (کریمی حکاک، ۱۳۸۴: ۱۹۹).

برای اینکه دربارهٔ این مقالات بهتر بحث کنیم، به خلاصهٔ مطالب مهمی که در «مرام ما» آمده است اشاره می‌کنیم و سپس به پاسخ‌هایی که به برخی بخش‌های آن داده شده است خواهیم پرداخت.

اهدافی که در این مقاله برای تأسیس مجله بیان می‌شود عبارت است از: ترویج روح ادبی و تعیین خط‌مشی جدید در ادبیات، تجدیدنظر در طرز و رویهٔ ادبیات ایران با رعایت سبک جدید و نیاز عمومی حال حاضر با احترام به سبک‌های لغوی پیشینیان، بخشیدن روح تازه به ادبیات قرن بیستم، حفظ بنیان محکم زبان فارسی و لغات زندهٔ آن، ایجاد تجددی آرام و ریختن بنیان‌های نو درکنار حفظ آثار گذشتگان و مرمت آثارشان. همان‌طورکه ملاحظه می‌شود، هدف عمدهٔ این مجله ایجاد تجدد پایبند به گذشته است. در همین مقاله روشی که برای عملی‌کردن چنین افکاری پیشنهاد می‌شود، سکوت مقرون به عمل و تکامل است. *دانشکده* در نظر دارد با بیان ظرایف نظم و نثر و ترجمهٔ ادبیات اصول

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1392.21.75.4.3]

تازهٔ ترقی را بنیان نهد. این مجله معتقد است حس تجددپروری محصول روح جوانی و تحصیلات جدید است، ولی تن‌دادن به این تجدد در صورتی معقول است که جامعه احساس نیاز کند و ضرورتی آن را ایجاب کند والا نیازی نیست مظاهر تجدد را که با ذوق ایرانی سازگاری ندارد و نامأنوس است وارد ادبیات و فرهنگ این کشور کرد. *دانشکده* ضمن بیان این اصول به انتقاد از آرای افراطی هم می‌پردازد، ولی در کل هر عقیده‌ای را مقدس می‌داند. این مقاله مدعی است *دانشکده* روح جوان و فکر آزاد متجدد دارد (بهار، ۱۳۷۰: ۱-۶).

تجدد به عدم صراحت *دانشکده* در بیان موضع خود اعتراض کرد و در پاسخ به این قضیه که این مجله قصد تیشه‌زدن به ریشهٔ عمارت تاریخی پدران شاعر و ادیب خود را ندارد و فعلاً قصد مرمت آن‌ها را دارد (همان: ۴)، از چگونگی انجام این امر جویا شد. اهالی *تجدد* تبریز تأکید داشتند که باید برای تجدد راهکاری عملی ارائه کرد. همان‌طورکه گفته شد، رفعت ازطریق این مقالات اصول تجدد را بیان می‌کند. می‌توان گفت رفعت در نظریه پیشاهنگ راستین تجدد شعر فارسی محسوب می‌شود (شفیعی‌کدکنی، ۱۳۹۰: ۲۳۹). در نظر او، تجدد دفتری نیست که از کتابخانهٔ فرنگی خریداری شود و هر وقت ملت به آن نیاز داشت، چند صفحه‌ای به آن‌ها داده شود. رفعت روش *دانشکده* را برای رسیدن به تجدد روش غلطی می‌داند که پویندگانش را به مقصد نخواهد رساند (آرین‌پور، ۲/۱۳۷۲: ۴۴۷-۴۴۸). تفاوت عمده‌ای که در نگاه این دو گروه در همین مشاجره‌های لفظی دیده می‌شود، تفاوت در بنیان تفکر و نیز روش و ارائهٔ راهکار است. *دانشکده* نظرهایی را مطرح می‌کند که با راهکار عملی فاصلهٔ بسیار دارد و صرفاً بیان آمال اعضای این گروه است. درحالی‌که *تجدد* تبریز، علاوه‌بر بیان آمال، به ارائهٔ روش عملی هم می‌پردازد. در مقاله‌هایی که بعدها دربارهٔ تجدد در این روزنامه چاپ می‌شود، طرز فکر این گروه آشکارا بیان می‌شود و برخی نمونه‌های عملی نیز ارائه می‌گردد.[۵]

رفعت با آوردن تمثیلی دربارهٔ قضیهٔ تجدد، در پاسخ به بخشی که بهار در آن مدعی شده بود احتیاج و امکان باعث قدم‌برداشتن به سوی تجدد می‌شود، نظر بهار را رد کرد. یکی از پاسخ‌های بسیار کلیدی و جالبی که رفعت به بهار داده است قضیهٔ فکر جدید است. می‌توان گفت همین تمثیل و پاسخ نمای کلی اندیشهٔ این دو گروه را نشان می‌دهد و بقیهٔ استدلال‌هایشان از همین طرز فکر سرچشمه می‌گیرد. رفعت خطاب به بهار می‌گوید فکر جدید را حتی می‌توان با خط میخی و روی سنگ نگاشت، درست همان‌گونه که فکر کهنه را می‌توان با آخرین روش‌های چاپ انتشار داد (همان: ۴۴۹). رفعت در ارائهٔ فکر جدید

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1392.21.75.4.3]

روش را مهم نمی‌داند، بلکه به بن‌مایهٔ آن اهمیت می‌دهد، درحالی‌که بهار و گروهش در پی روش‌ها هستند و هنوز جسارت ندارند پایشان را از چارچوب گذشته فراتر نهند یا خود با استقلال به ایجاد روشی نو بپردازند. درواقع «بهار سیر ارتقا و تکامل طبیعی را شامل مقولهٔ ادبیات نیز می‌داند و بر این باور است که نیاز به تحول و تکامل ناشی از تحولات اجتماعی سرانجام ادبیات ایران را نیز متحول خواهد کرد» (پارسی‌نژاد، ۱۳۸۹: ۵۴). این درحالی است که رفعت دراین‌باره معتقد است که خود باید دست‌به‌کار شویم و تحول ایجاد کنیم.

بهار به تقی رفعت جواب می‌دهد و در این جوابیه به برخی تفاوت آرا اشاره می‌کند. بهار معتقد است برداشت *دانشکده* و *تجدد* از مفاهیمی چون تکامل و انقلاب متفاوت است. پارسی‌نژاد به‌طورکلی اعتقاد بهار را در این جدال، «اصلاح» درمقابل «انقلاب» ادبی خلاصه می‌کند (۱۳۸۹: ۵۳). خانلری نظر متفاوتی دربارهٔ بحث تجدد بهار دارد. او معتقد است تجدد به آن مفهوم که به ذهن ما متبادر می‌شود برای بهار مفهومی نداشت، زیرا او در جریان تحولات ادبی سال‌های سلطنت رضاشاه یا گرفتار مسائل سیاسی بود یا به علت ناآشنایی با زبان‌های اروپایی پی آن‌ها نمی‌رفت. به نظر او بهار خود لزوم تجدد را احساس کرده بود (عظیمی، ۱۳۸۷: ۱۵۱) و این الزام از سمت ادبیات اروپایی و جنبش‌های نوگرایانه به ذهن او نرسیده بود، بلکه مرهون تفکرات خود بهار بود.

بحثی که بهار در جوابیه‌اش به رفعت دربارهٔ آن صحبت می‌کند، در عین اینکه به تجدد مربوط است، به سمت زبان نیز گرایش دارد و بهار مدام در تحلیل‌های خود به زبان و اینکه باید از آن پاسداری کرد اشاره می‌کند و ایرادهایی هم که به تجددطلبان پرشور می‌گیرد، ضایع‌کردن زبان و آوردن ترکیب‌هایی از زبان‌های بیگانه است.

بهار درخلال این جوابیه‌ها اختلاف‌نظرهایی را که در مطالب مزبور وجود دارد خاطرنشان می‌کند و مؤدبانه از موضع خود و دوستانش دفاع می‌کند، اما در نظرهای خود استدلال‌های چنان محکمی به‌کار نمی‌برد. بهار در پاسخی که به رفعت می‌دهد، موضع روشن و جواب صریحی ندارد و صرفاً به برخی عبارت‌ها خرده می‌گیرد و سخنانی کلی اظهار می‌کند و در برخی موارد هم به مبارزه‌طلبی روی می‌آورد. به نظر می‌رسد نظریهٔ محکمی در زیرساخت سخنان بهار وجود ندارد، چون در هیچ‌جای سخنانش پایهٔ ثابتی که درخور استدلال باشد و بتواند به شبهات رفعت پاسخ دهد دیده نمی‌شود. دلیل این مدعا پاسخی است که به این مقاله داده و بعد از آن این جریان تمام شده است. او در پاسخ به همان سخنان گذشته که خالی از رنگ‌وبوی تعصب نیست، سخن و استدلال جدیدی

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1392.21.75.4.3]

نیاورده است. تنها موردی که بهار بر آن تأکید کرده، حفظ عمارت پدران یا به تعبیر خودش پایه‌ها و کسوت‌های لغوی و صوری است.

با وجود اختلاف آرا، بهار اظهار می‌کند که به روش یا محصول کار تجددطلبان افراطی حمله نمی‌کند، اما در ادامه با لحنی مبارزه‌طلبانه و همراه با ریشخند بیان می‌کند که اصحاب تجدد مصالحشان را از هرکجا که آورده‌اند، اهالی دانشکده هم از همان‌جا بیاورند! (بهار، ۲/۱۳۸۲: ۳۹۳) در ضمن کلماتی هم که برای مصالح می‌آورد، کوره، سنگلاخ، سنگ و آجر است که بار معنایی چندان مثبتی ندارد، اگر منفی نباشد. این لحن با توجه به ادبیات بهار، می‌تواند نگاه تمسخرآمیز او را به این قسم سخنان نشان دهد.

اگر به مناظرهٔ بهار و رفعت از منظری دیگر بپردازیم، این مقابله به‌مثابهٔ رویارویی نئوکلاسیسیسم و رمانتیسم در دوران مشروطه بود. بهار با وجود اینکه در *دانشکده* آثار رمانتیک نیز چاپ کرده بود، اندیشهٔ رمانتیک نداشت و به چارچوب‌هایی پایبند بود که با اندکی تساهل می‌توان آن را به قواعد سرسخت نئوکلاسیسیسم تشبیه کرد. البته از دیگر سوی، آثار و دیدگاه‌های بهار و هم‌فکران او نمایندهٔ گرایشی محسوب می‌شد که هوادار اعتدال در نوآوری و سیر تدریجی تحول ادبی بودند و تحت تأثیر فضای عصر در پاره‌ای موارد به جانب رمانتیسم متمایل شده و عناصری از آن را پذیرفته بودند (جعفری، ۱۳۸۸: ۱۸۲). البته طبق نظر شفیعی‌کدکنی، بهار با مکاتب غربی آشنایی نداشت، اما معرفتی عمیق درباب ادبیات ایران داشت (میرانصاری، ۱۳۸۵: ۲۵۶). درمقابل، رفعت به‌عنوان انقلابی رمانتیک واقعی و نمایندهٔ اندیشهٔ ایرانی‌شدهٔ رمانتیسم در این دوره و در این مناظره علاوه‌بر آشنایی نسبی با مکاتب ادبی اروپایی، طرفدار انقلاب ادبی نیز بود. تقابل این دو گذرگاهی تاریخی و اجتناب‌ناپذیر است.

با کمی دقت نظر ملاحظه می‌شود که میان جنبه‌های رمانتیک ادبیات جدید فارسی و رمانتیسم فرانسوی شباهت‌هایی وجود دارد. در ایران نیز همچون فرانسه، ازیک‌سو، ادبیات فخیم و مقتدر کلاسیک بر همه‌جا سایه افکنده بود و ازسوی دیگر، نظام اجتماعی و سیاسی مستبدی عرصهٔ اجتماعی را در سلطهٔ خود داشت. بنابراین، در ایران نیز کوشش برای نوآوری ادبی با تلاش برای ایجاد تحولات و اصلاحات اجتماعی گره خورده بود (جعفری، ۱۳۸۸: ۸۱). البته شایان یادآوری است که رمانتیسم ایرانی با رمانتیسم اروپایی تفاوت‌هایی نیز دارد؛ مثلاً یکی از این تفاوت‌ها بیان اندیشهٔ انتقادی و مسائل اجتماعی در رمانتیسم ایرانی به‌جای رهاکردن عنان تخیل در رمانتیسم اروپایی است (همان: ۱۲۳).

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1392.21.75.4.3]

محور عمدهٔ بحث‌ها در نقد برون‌گروهی تفاوت تفکر است که البته بدیهی است. موضوع مورد بحث نیز یکی از موضوع‌های جنجالی آن دوران بوده است، اما با توجه به پرشتاب‌بودن آن عصر، ادیبان و نظریه‌پردازان کمتر توانستند نظریهٔ ادبی منسجمی را در دل این آشوب‌ها تدوین کنند. بااین‌همه، تأثیر رمانتیسم را نه‌تنها در آرای پراکنده و نظریه‌های ادبی ادیبان هوادار اعتدال مانند بهار می‌توان دید، که تأثیر آن را در آثار هواداران تحول انقلابی چون رفعت هم می‌توان مشاهده کرد (همان: ۱۸۶). بااین‌حال نگاه دو گروه یا دو نشریه به تجدد دارای تفاوت‌های ماهوی است. همان‌گونه‌که در جمع‌بندی نقد درون‌گروهی نیز بدان اشاره کردیم، انجمن دانشکده که متشکل از افراد دانشگاهی بود، هنوز تحت سیطرهٔ تفکر نئوکلاسیک بوده است و با وجود اینکه به جریان‌های جدید علاقه نشان می‌داد، هنوز در شک و تردید بود و چنان‌که باید نمی‌توانست از اصول سخت و چارچوب‌بندی‌شدهٔ ذهنیت کلاسیک دور شود و هنوز برای اصول هنری دنبال قواعدی ازپیش‌تعیین‌شده بود که موافق آثار کلاسیک نیز باشد، اما تردیدی که ظهور جریان‌های جدید در روند فعالیت‌های دانشکده ایجاد کرد، آنان را در موضع خود اندکی به تکاپو و دگرگون اندیشیدن واداشت. مجلهٔ *دانشکده* و چاپ آثاری از رمانتیسم‌ها و بحث‌هایی پیرامون بسترهای انتقاد تأثیر همین تکاپو بود. درمقابل این گروه، اهالی پرشور تجدد قرار داشتند که عموماً آبشخور اندیشهٔ آنان از غرب بود و طرفدار انقلابی در ادبیات بودند. این گروه، مانند دانشکده، خود را وامدار بسیار وفادار گذشته نمی‌دیدند و درصدد بودند که طرحی نو دراندازند. نمونهٔ این تفکر بحث‌هایی است که دربارهٔ سعدی در آن دوران رخ داد و انعکاس آن، بهار را به نوشتن دراین‌باب واداشت.[۶] زیرسؤال‌بردن سعدی در این دوران، درواقع به چالش کشیدن اندیشهٔ سلطنت تفکر سنتی بر اذهان بود. سعدی در دورانی مورد نقد قرار گرفت که پادشاه بلامنازع اذهان ادب‌دوست سنتی بود و این در نظر طرفدارانش توهین به پیامبر شعر فارسی بود. بی‌پروایی رفعت و طرح چنین بحث‌هایی از جانب او و دوستانش، نشان از رسوخ گونه‌ای دیگر از تفکر در محافل ادبی آن دوران داشت. شاید بتوان گفت آثار جریان رمانتیسم زودتر رفعت و دوستانش را تحت تأثیر قرار داد و در گروه آنان با مقاومت کمتری پذیرفته شد؛ چون اساساً این گروه، همان‌گونه که اشاره کردیم، خود را مانند بهار و دانشکده، وامدار سرسخت گذشته نمی‌پنداشتند. علت این پدیده را می‌توان با فضای به‌وجودآمده در آذربایجان و نیز آشنایی نسبی رفعت با ادبیات غربی (خصوصاً ادبیات فرانسه) و ترکیه توجیه کرد. اول اینکه بستر سیاسی در آذربایجان مشروطه‌خواه منعطف‌تر از تهران بود و در اثر همین بستر بود که جریان‌های نو زودتر پذیرفته شدند. همین اتفاق‌ـ

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1392.21.75.4.3]

البته در ابعاد دیگرـ در انگلستان رخ داد. جریان رمانتیسم در انگلستان با مقاومت کمتری مواجه شد، چون انگلستان دارای نظام پارلمانی و مذهب پرمدارای پروتستان بود (فورست، ۱۳۸۷: ۳۰). دیگر اینکه رفعت با جریان رمانتیسم و اندیشه‌های آن ازطریق مطالعهٔ آثار غربی آشنایی پیدا کرده بود.

نکتهٔ دیگری که در این مجال شایستهٔ یادکرد است اینکه در دوران تحت مطالعهٔ ما، بحث‌های بسیار جدی دربارهٔ تجدد، خصوصاً تجدد در ادبیات، انجام شد. مناظرهٔ بهار و رفعت نمونه‌ای از این بحث‌ها بود که تحت بررسی اجمالی قرار گرفت. ازآن‌جاکه ما این بحث را ازمنظر گروهی‌بودن بررسی کردیم، به خود تجدد ادبی به‌طور جدی نپرداختیم. سنجیدن آرای مختلف دراین‌زمینه نیاز به پژوهشی دیگر دارد که خارج از هدف مقالهٔ حاضر است. فقط به این نکته اشاره می‌کنیم که افرادی مانند میرزادهٔ عشقی نیز در دوران مزبور دربارهٔ تجدد صحبت کرده‌اند و کمی بعد نیما هم به‌طور مفصل به این بحث پرداخته است، اما ملاک انتخاب ما برای کار حاضر فعالیت‌های گروهی بود نه فعالیت‌های فردی.

٤. مقایسه و نتیجه‌گیری

در نقد درون‌گروهی که نمونه‌اش مناظرهٔ بهار و عباس اقبال بود، اختلاف‌نظر اساسی بر سر آوردن ابیاتی بود که متفاوت ضبط شده بودند. نمونهٔ نقد برون‌گروهی هم مناظرهٔ بهار و رفعت بود. موضوع بحث این دو مسئلهٔ تجدد در ادبیات بود.

در نقد نوع اول، بهار در مقام مصحح متون اظهارنظر کرده است و قاطع سخن می‌گوید. دلایلی که برای انتخابش می‌آورد، با لحنی محکم و حق به جانب ادا می‌شود. شاید این نوع سخن‌گفتن به دلیل اعتقادی باشد که به کارش دارد. او در مقام پاسخ‌گفتن به هم‌گروهی خود، اقبال، با رعایت احترام، مخالفت صریح خود را اعلام می‌کند و همین باعث می‌شود که پاسخ‌دهی‌ها چندبار ادامه یابد. در نقد نوع دوم، بهار استدلال چندانی دربارهٔ نظریه و ادعای خود نمی‌آورد و صرفاً به سخنان رفعت پاسخ می‌دهد و مخالفت خود را اعلام می‌کند.

بهار در کلامش با اقبال لحن مؤدبانه را رعایت می‌کند، اما در جواب‌دادن به رفعت به نوعی تمسخر متمایل می‌شود و مخالفت خود را با چنین بیانی عنوان می‌کند. البته کریمی حکاک معتقد است زبان مورد استفاده در مجادله بر سر تجدد، زبانی مبهم، چندپهلو و پیچیده است که قابلیت تفسیرهای گوناگون دارد (۱۳۸۴: ۱۹۹).

در نقد درون‌گروهی بیشتر صورت کلام مدنظر است و این اختلاف‌نظر بیشتر به اختلاف سلیقه شبیه است. کل مباحث بهار و اقبال دربارهٔ مسائل زبانی است و معنا جایگاه چندانی

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1392.21.75.4.3]

در بحث‌هایشان ندارد. اغلب کسانی که به تصحیح می‌پردازند، بیشتر به جنبه‌های فرمالیستی آثار توجه دارند، همین نگاه را در سخنان بهار مشاهده می‌کنیم. نگاه بهار به انتقاد نیز از همین اندیشهٔ فرمالیست‌زده سرچشمه می‌گیرد و سیطرهٔ آن در روش انتقاد بهار به‌وضوح مشهود است. این درحالی است که منشأ اختلاف بهار و رفعت به بنیان فکری این دو مربوط است و از دو فرد در دو گروه متفاوت هم همین انتظار می‌رود. اختلاف مطرح‌شده در بحث *دانشکده* و *تجدد*، دو طرز فکر متفاوت را آشکار می‌کند که هرکدام نمایندهٔ گرایش خاص فکری خود هستند. موضوع بحث بهار و رفعت، بیشتر از اینکه در بند ظواهر امر باشد، مربوط به معنا و تفکر است. در بحث این دو نفر، تقابلی مطرح می‌شود که می‌توانست جریان‌ساز باشد و مانند یک جرقه به خلق شعله‌ای ماندگار بینجامد. ادامهٔ چنین بحث‌هایی اگر با رعایت اصول انجام می‌شد، می‌توانست به تولد تفکر انتقادی در جامعهٔ استبدادزدهٔ ایران منتهی شود.

نقد برون‌گروهی به دلیل ایجاد تقابل اندیشه‌ها در جامعه سازنده‌تر از نقد درون‌گروهی بود و مباحث مطرح‌شده در آن به مراتب راه‌گشاتر از مباحث زبانی درون‌گروهی در دوران تحت مطالعه بود. از دیگر سوی، نباید نادیده انگاشت که عرصهٔ انتقاد در درون گروه به تقویت فضای نقد یاری می‌رساند و همین می‌تواند منتقدان منصفی را بپروراند که دلسوز تفکر و فرهنگ جامعه هستند و انتقادهایشان رو سوی ساختن جامعه دارد نه تخریب آن.

نکتهٔ درخور توجه در این دو مناظره این است که در ادبیات دوران مشروطه، بستری برای انتقاد فراهم بود که در آن دو نظر مخالف می‌توانستند تحلیل‌های خود را بیان کنند و وجود چنین فضایی بسیار سودمند بود، هرچند گاه به تعصب و شخصی‌شدن آلوده می‌شد. در این دوران، فضایی در جامعه حاکم بود که نظرهای مخالف آشکارا با یکدیگر بحث می‌کردند و همین نشان‌دهندهٔ خاص‌بودن این دوره به‌عنوان دورهٔ گذار بود و از نشانه‌های تجدد به حساب می‌آمد. چنین عرصه‌ای می‌توانست به بهبود فضای نقد ادبی کمک کند، اگر در خلال جریان‌های سیاسی به حاشیه کشیده نمی‌شد.

نقد در آن دوران از جایگاه والایی برخوردار بوده است، به‌طوری‌که یک محقق از همکار خود در مجموعه‌ای که با هم کار می‌کنند انتقاد می‌کند و آن را نشر می‌دهد و در ادامه هم آن‌ها دوباره به فعالیت مشترک خود ادامه می‌دهند. چنین عرصه‌ای بسیار مغتنم است که صداهای مخالف درکنار هم سخن می‌گویند. در انتقاد از سایر گروه‌ها و اندیشه‌ها نیز فضای مستعدی وجود داشت که اندیشه‌ها در تقابل با هم می‌ایستادند تا نظرات خود را بی‌واهمه مطرح کنند.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1392.21.75.4.3]

نکاتی که از بررسی این دو نوع نقد حاصل شد و به آن‌ها اشاره کردیم، نشان می‌دهد با اینکه خود استدلال‌ها چندان علمی نبودند، فضای ادبی دوران مشروطه از اصول علمی برخوردار بود و عرصهٔ نقد برای اهالی ادبیات ارزش والایی داشت. وجود چنین فضایی، پیش‌زمینهٔ گام‌نهادن به تجددی بود که در آن دوران از آن صحبت می‌شد. افکاری که در دو نوع نقد درون‌گروهی و برون‌گروهی مطرح شدند، با وجود برخی کاستی‌ها، در مسیر تجدد بودند یا دست‌کم خود را در آن فضا قرار می‌دادند. نوع برخورد افکار نشان‌دهندهٔ احترام به آرای دیگران بود؛ این ویژگی از خصوصیات جامعهٔ متجدد بود. موارد دیگری که در این مقایسه به چشم می‌خورد، تفاوت طرز برخورد افراد است. بهار و اقبال هر دو دانشگاهی و همکار بودند و برخوردی مؤدبانه با هم داشتند، اما بهار در برخورد با رفعت که دانشگاهی نبود، به‌گونه‌ای رفتار می‌کرد که انگار آرای او چندان درخور توجه نیستند.

چنان‌که ملاحظه می‌شود، در این دو نوع نقد فقط سلسله بحث‌هایی مطرح شد که خالی از فایده هم نبود. اما نکته این است که انتقادهای مطرح‌شده درگیر حذف و سانسور نبودند و اگر این روند تبدیل به جریان می‌شد، می‌توانست در ایجاد عرصهٔ انتقادی شفاف مؤثر باشد.

تقابل آرای سنتی‌مدار و نوگرا در این دوران، با پیدایش رگه‌هایی از رمانتیسم در ایران هم‌زمان شد. در این میان بهار و انجمن دانشکده نمایندهٔ طرفداران تجدد آرام برمبنای بنیان‌های گذشته و از سویی هم نمایندهٔ اندیشهٔ نئوکلاسیسیسم بودند که با ورود جلوه‌هایی از رمانتیسم دچار تردید در عقاید خود شده بود و شاید همین نقد درون‌گروهی که در *دانشکده* رخ داد انعکاسی از این تردید باشد. در سوی دیگر، رفعت و تجدد قرار داشتند که نمایندهٔ نوگرایی و نیز رمانتیسم انقلابی بودند و نقد برون‌گروهی هم نشان از جدال نئوکلاسیسیسم و رمانتیسم در بدو ورود به این دیار بود.

پی‌نوشت

۱. برای مطالعهٔ بیشتر در این زمینه ر.ک. نظریهٔ ادبیات نوشتهٔ رنه ولک و اوستین وارن، فصل چهارم با عنوان نظریهٔ ادبی، نقد ادبی و تاریخ ادبی.

۲. دربارهٔ این موضوع در *موج و مرجان* (رویکردهای نقد ادبی در جهان جدید و سرگذشت نقد ادبی در ایران) از مجتبی بشردوست، صفحات ۲۱۵ تا ۲۱۹ بحث شده است.

۳. ر.ک. مجتبی بشردوست، *موج و مرجان*، تهران: سروش، ۱۳۹۰: ۲۱۸.

۴. سیدمحمد دبیرسیاقی به این دو مناظره در مقاله‌ای اشاره کرده‌اند که در ارج‌نامهٔ ملک‌الشعراء بهار با عنوان مناظرهٔ قلمی استاد ملک‌الشعراء بهار و عباس اقبال آشتیانی چاپ شده است.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1392.21.75.4.3]

۵. ر.ک. روزنامهٔ تجدد، شمارهٔ ۱۶۳ و ۱۶۸، ۱۳۳۸.

۶. پارسی‌نژاد در بهار و نقد ادبی ذیل عنوان «جدال بهار با مدعیان» کمی مفصل‌تر به این بحث‌ها اشاره کرده است.

منابع

آجودانی، ماشاءالله (۱۳۸۷) *یا مرگ یا تجدد* (دفتری در شعر و ادب مشروطه). چاپ چهارم. تهران: اختران.

آرین‌پور، یحیی (۱۳۷۲) *از صبا تا نیما* (تاریخ ۱۵۰ سال ادب فارسی). جلد دوم. چاپ چهارم. تهران: زوار.

بشردوست، مجتبی (۱۳۹۰) *موج و مرجان* (رویکردهای نقد ادبی در جهان جدید و سرگذشت نقد ادبی در ایران). تهران: سروش.

بهار، محمدتقی (۱۳۷۰) *مجلهٔ دانشکده*. تهران: معین.

ـــــــ (۱۳۸۲) *بهار و ادب فارسی*. به کوشش محمد گلبن. جلد دوم. چاپ سوم. تهران: علمی و فرهنگی.

پارسی‌نژاد، ایرج (۱۳۸۹) *بهار و نقد ادبی*. تهران: سخن.

شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۰) *ادوار شعر فارسی از مشروطیت تا سقوط سلطنت*. تهران: سخن.

ـــــــ (۱۳۹۰) *با چراغ و آینه*. تهران: سخن.

شمس لنگرودی، محمدتقی (۱۳۷۷) *تاریخ تحلیلی شعر نو*. جلد اول. چاپ دوم. تهران: مرکز.

جعفری، مسعود (۱۳۸۸) *سیر رمانتیسم در ایران*. چاپ دوم. تهران: مرکز.

عظیمی، میلاد (۱۳۸۷) *من زبان وطن خویشم*؛ نقد و تحلیل و گزیده اشعار ملک‌الشعراء بهار. تهران: سخن.

فورست، لیلیان (۱۳۸۷) *رمانتیسم*. ترجمهٔ مسعود جعفری. چاپ پنجم. تهران: مرکز.

قاضی مرادی، حسن (۱۳۹۱) *نوسازی سیاسی در عصر مشروطهٔ ایران*. تهران: کتاب آمه.

کریمی حکاک، احمد (۱۳۸۴) *طلیعهٔ تجدد در شعر فارسی*. ترجمهٔ مسعود جعفری. تهران: مروارید.

میرانصاری، علی (۱۳۸۵) *ارج‌نامهٔ ملک‌الشعراء بهار*. تهران: میراث مکتوب.

نظری، علی‌اشرف (۱۳۸۶) «هویت مدرن و ظهور گفتمان مشروطیت در ایران». *فصلنامهٔ مطالعات ملی*. سال ۸ . شمارهٔ ۴ (پیاپی ۳۲): ۲۹- ۵۴.

ولک، رنه و اوستین وارن (۱۳۹۰) *نظریهٔ ادبیات*. ترجمهٔ ضیاء موحد و پرویز مهاجر. چاپ سوم. تهران: نیلوفر.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1392.21.75.4.3]